

گفت‌وگو

ارتباط با ما ۰۹۰۸۵۳۳۰۶۰۸



گفت‌وگو «جوان» با همسر سردار شهید اسلام احمدی علیایی از شهدای تجاوز رژیم صهیونیستی و امریکا به ایران

پیکر همسر م ۴روز بعد از شهادت اربا اربا تفحص شد

■ شکوفه زمانی

همسر سردار شهید «اسلام احمدی علیایی» می‌گوید: «همسر م در تاریخ دوم تیر ۱۴۰۴ در جنگ تحمیلی رژیم صهیونیستی با اصابت موشک در ساعت ۱۱ و ۴۵دقیقه صبح در محل کارش که سازمان بسیج مستضعفین بود، به شهادت رسید. پیکرش بعد از چهار روز به صورت اربا اربا شده پیدا شد. گویي قسمت بود تا در روز تاسوعای حسینی روی دستان مردم تشییع شده و در گلزار شهدای ملارد به خاک سپرده شود...» سردار شهید سرتیپ دوم پاسدار اسلام احمدی علیایی، متولد ۱۳۵۸ در شهر مقدس قم بود. او سال‌ها در سپاه و بسیج خدمت کرد تا نهایتاً در سن ۴۶سالگی در جنگ با شقی ترین دشمنان اسلام به شهادت رسید. سردار احمدی در هنگام شهادت پدر سه‌ فرزند بود و کوچک‌ترین فرزندش تنها حدود دو سال داشت که پدرش آسمانی شد. گفت‌وگوی «جوان» با کبری غفاری، همسر شهید را پیش رو دارید.

از دوران کودکی و نوجوانی شهید چه می‌دانید؟

همسر متولد شهر قم بود. اما وقتی که در کلاس اول ابتدایی درس می‌خواند، خانواده ایشان به شهر ملارد مهاجرت می‌کنند. شهید چون پسر ارشد خانواده بود، در نوجوانی همراه با پدرشان که شغل گچکاری داشت به سرکار می‌رفتند. ایشان دبیر ستان را در همان شهرستان ملارد به پایان می‌رسانند و سال ۱۳۷۶ در رشته زمین شناسی با رتبه ۶عز از دانشگاه سراسری تبریز قبول می‌شوند. خانواده همسر همگی مذهبی و مقید به اسلام و انقلاب هستند. خود شهید از زمان کودکی مقید به رعایت اخلاق اسلامی بود. یک روحیه انقلابی و حزب‌اللهی داشت. از نوجوانی به عضویت بسیج در آمده بود و فعالیت می‌کرد.

پس ایشان طبق علاقه‌ای که به بسیج داشتند در سازمان بسیج مشغول شده بودند؟

بله، کلاً شهید به کارهای فرهنگی و انقلابی علاقه داشت. ایشان دوره دانشجویی‌اش چون بچه شهرستان بود و در خوابگاه زندگی می‌کرد، از طریق دوستانش در خوابگاه‌ها به تشکل دانشجویی «جامعه اسلامی» آشنا می‌شود و وارد این تشکل می‌شود. همسر م در این زمینه فعالیت‌های زیادی داشت. چند دوره به عنوان عضو اصلی و از اعضای مرکزی این تشکل از طرف دانشجویان انتخاب شده بود.

آشنایی من و ایشان هم از همین تشکل دانشجویی بود. در کل می‌توانم بگویم شهید از لحاظ علمی و درسی هم جزو دانشجویان ممتاز دانشکده بود. بعد از اینکه درش تمام می‌شود و سال ۱۳۷۹ برای سربازی اقدام می‌کند، به‌هواز می‌رود و چون علاقه به ورود در سپاه داشت، بلافاصله بعد از اتمام خدمت سربازی به استخدام سپاه در می‌آید. به صورت پنج‌سال پیمانی خدمت می‌کند و بعد به استخدام رسمی درمی‌آید و به خدمتش ادامه می‌دهد.

اشاره کردید با شهید اسلام احمدی در تشکل دانشجویی آشنا شدید، نحوه آشنایی تان با ایشان چطور بود؟

من در سال ۱۳۷۷ در رشته زبان ادبیات انگلیسی دانشگاه سراسری تبریز پذیرفته شدم و به همان دانشگاهی رفتم که شهید هم تحصیل می‌کرد. کمی بعد از طریق دختر خاله‌ام که دانشجوی رشته ریاضی کاربردی همین دانشگاه و همچنین عضو تشکل جامعه اسلامی بود، با این تشکل آشنا شدم. تشکل جامعه اسلامی هر سال برای آشنایی بیشتر دانشجویان با عملکرد این تشکل و همینطور برای جذب نیروهای جدید اردوهای مشهد برگزار می‌کرد. در این اردوها اعضای انجمن به عنوان خادمین امام رضا(ع) خدمت می‌کردند. هر سال ۱۰ تا ۱۲ اتوبوس به مشهد مشرف می‌شدند. در یکی از این سفرها من به عنوان مسئول اتوبوس خواهران در حال خدمت

به زوار بودم و شهید اسلام احمدی هم به عنوان یکی از مسئولان برگزاری اردو به مشهد آمده بود. ایشان من را در این سفر دیده بود. بعدها به من گفت که از متانت شما در طول این سفر خیلی خوشم آمد. خلاصه ایشان بعد از اتمام اردوی مشهد، پرونده‌ام را از تشکل جامعه اسلامی گرفته و مطالعه می‌کنند. آدرسم را از همین طریق پیدا کرده بودند و در مورد من و خانواده‌ام تحقیق کرده بودند. این را هم عرض کنم، یکی دوستان صمیمی من به نام خانم جوادی با یکی از بچه‌های تشکل جامعه اسلامی به نام آقای خداوردی ازدواج کرده بودند. آقای خداوردی با همسر دوست بودند و همدیگر را می‌شناختند. آقای احمدی به آقای خداوردی قضیه را گفته بود و خانم جوادی هم موضوع خواستگاری شهید احمدی را با من در میان گذاشت. ولی من هیچ نظری به آقای احمدی نداشتم. حتی از طرح موضوع خواستگاری خیلی ناراحت شدم. تا اینکه یکسال از این قضیه گذشت. در این مدت بچه‌ها(خانم‌های هم‌دوره‌ای‌ها و دوستان دانشگاه) خیلی سر به سرم می‌گذاشتند و به من می‌گفتند بالا بروی و پایین بیايي باید با آقای احمدی ازدواج کنی. چون ایشان خیلی پسر خوبی هستند و واقعاً هم همینطور بود. ایشان پسر چشم و دل پاکی بودند. بارها دیده بودم نمازشان را سر وقت در نمازخانه مرکزی می‌خواندند.

شما که در ابتدا مخالف بودید، نهایتاً چطور با

شهید واقعاً عاشق مقام معظم رهبری بودند و به پسر و دخترم می‌گفتند، گوش به فرمان سخنان آقا باشید. به پسرمان می‌گفتند وقتی بزرگ شدی می‌خواهیم با همدیگر برویم با اسرائیل بجنگیم. همسر م آن حس بی‌زاری از صهیونیست‌ها و اشغالگران قدس را از همان زمان کودکی در بچه‌ها ایجاد کرده بود

ایشان ازدواج کردید؟

بعد از یکسال که در شان تمام شده بود، دوباره قضیه خواستگاری را از طریق دوستم خانم جوادی مطرح کردند و دوباره جواب من منفی بود. خانم جوادی قضیه را از طریق دختر خاله من که الان زن داداشم هستند، اطلاع دادند. دختر خاله (همسر برادرم) شهید علی احمدی را کاملاً می‌شناخت و به من گفت ایشان خیلی پسر خوبی است. چرا جواب منفی می‌دهی. دوباره این قضیه را با خانواده‌ام مطرح کردند. خانواده هم به من گفتند بگذار یکبار آقای احمدی بیاید و ما ایشان را ببینیم. خانم جوادی موضوع را به آقای احمدی اطلاع داد. خلاصه قرار ملاقات را در خانه برادر بزرگ گذاشتند. ایشان به جای گل‌وشیرینی یک جلد قرآن مجید آورده بودند. خدشان هم توضیح دادند که من به جای گل و شیرینی، قرآن آوردم که اگر باز هم جواب‌تان منفی شد، پیش در و همسایه برای شما بد نشود. فکر نکنند خواستگار آمده است و جواب منفی از طرف پسر بوده است. بعد از رفتن ایشان، برادرم به من گفت: هر کسی از گزینش سپاه در آید، مطمئناً اهل زندگی است و شما روی این مسئله بیشتر فکر کنید. با صحبت برادرم من قانع شدم که ایشان با همراه خانواده‌شان برای مراسم



تشییع پیکر شهید احمدی و همسر بوس در ملارد

مثبت دادم، خانواده آنها از خوشحالی دیگر به شهرشان برگشتند. در عرض سه روز هم مراسم خواستگاری انجام شد و هم مراسم عقد.

همسر تان چه خصوصیات اخلاقی داشتند؟

ایشان انسانی بسیار وارسته و مقید به نماز اول وقت و اهل حلال و حرام بودند. فرد بسیار چشم و دل پاکی بودند. اراده و پشتکار قوی داشتند و با چنین پشتکاری سوار بر زمان بودند و حتی جلوتر از زمان پیش می‌رفتند. ۲۲سال خدمت می‌کردند. از محل کارشان تا منزل دو ساعت صبح‌ها و دو ساعت عصرها طی مسیر می‌کردند. اما هیچ‌وقت از کارشان زده یا خسته نشدند. برعکس خیلی هم کارشان را دوست داشتند. به آرمان‌های انقلاب خیلی وفادار بودند و هیچ‌وقت احساس خستگی یا پشیمانی از



تشییع پیکر شهید احمدی و همسر بوس در ملارد

کارشان نداشتند. می‌گفت اگر دوباره متولد شوم دوباره همین مسیر را با تمام سختی‌هایش انتخاب می‌کنم. اهل کار و تلاش بود و هیچ وقت کم کاری در کارهایش ندیده نمی‌شد. حتی یک وقت‌هایی بعد از ساعت تعطیلی که از محل کار به منزل می‌رسید، با تمام سختی‌ها و خستگی‌ها، به صورت تلفنی به کارهای مراجعه‌کننده‌ها رسیدگی می‌کردند. می‌گفت نباید کار مردم معطل بماند. عاشق بچه‌ها بودند و خیلی دل نازک و مهربان بودند. در کارهای منزل برای من وقت می‌گذاشتند و به من و بچه‌ها کمک می‌کردند.

زمانی که همسر م در سال ۱۳۹۰ در رشته کارشناسی ارشد رشته مدیریت منابع انسانی دانشگاه امام حسین(ع) قبول شدند و ادامه تحصیل دادند، آن سال پسر کوچکم هفت ماهه بود. ایشان هم سرکار می‌رفتند و هم درس می‌خواندند و هم در کارهای خانه به من کمک می‌کردند. گلابی‌ای از فشرده‌گی کار نداشتند. شهید واقعاً عاشق مقام معظم رهبری بودند و به پسر و دخترم می‌گفتند گوش به فرمان سخنان آقا باشید. به پسرمان می‌گفتند وقتی بزرگ شدی، می‌خواهیم با همدیگر برویم با اسرائیل بجنگیم. همسر م آن حس بی‌زاری از اسرائیل را از همان زمان کودکی در دل بچه‌ها ایجاد کرده بود.

نکته دیگر که می‌خواهم خدمت‌تان بگویم این است که شهید خیلی به حجاب اهمیت می‌دادند و خیلی در

این قضیه دیگران را امر و معروف می‌کردند. در زندگی اهل بریز و بیابش نبودند و ما در این ۲۲سال با کمترین امکانات زندگی کردیم. شهید در این قضیه خیلی مقید بودند که اسراف در زندگیش نداشته باشد و ساده زیستی را بیشتر می‌پسندیدند.

شما چند فرزند دارید؟

خدا به ما سه فرزند داده است؛ زهرا خانم متولد اسفند ۱۳۸۴ و ۱۹ ساله، محمد پارسا متولد اسفند ۱۳۸۹ و ۱۴ ساله، محمدعلی متولد فروردین ۱۴۰۲ و ۱۴ماهه. ان‌شاءالله فرزندانم با عنایت امام زمان(عج) پیرو راه پدر شان باشند و مسیر شهید را ادامه بدهند.

گویا پیکر شهید چند روز پس از شهادت پیدا شده بود؟

همسر م در تاریخ دوم تیر ۱۴۰۴ در جنگ ۱۲ روزه رژیم صهیونیستی با اصابت موشک در ساعت ۱۱:۴۵دقیقه صبح در محل کارشان که سازمان بسیج مستضعفین بود، به شهادت رسید. اما پیکرشان بعد از چهار شبانه‌روز گشتن بین اوارها، به صورت اربا اربا پیدا شد. پیکر ایشان در روز تاسوعای حسینی تشییع و در ملارد خاکسپاری شد.

فکر شهادت‌شان را کرده بودید؟

راستش من هیچ وقت فکر نمی‌کردم همسر م به مرگ طبیعی از دنیا برود. اصلاً ایشان شهید زنده بودند. با خیلی از آدم‌های دور و برم متفاوت بودند. سبک زندگی‌شان، همچنین اعتقادات عمیق به اسلام و اخلاصی که داشتند و ولایتمداری‌شان و... همه و همه او را یک آدم به تمام معنا مکتبی و انقلابی کرده بود. همیشه سعی می‌کرد بیشتر از توانش در کارهایش تلاش و خدمت کند. به قول معروف واقعاً از جانش مایه می‌گذاشت. مقید به حلال و حرام بود و می‌توانم قسم بخورم یک لقمه حرام تا حالا وارد زندگی ما نشده است. علاقه‌اش به خانواده، همسر و فرزندانش بسیار زیاد بود. در کارهای خانه و غیره... بسیار کمک حالم می‌شد. این صفات خوب همگی حکایت از طی مسیری می‌دادند که نهایتاً به شهادت ختم شد. چهره ایشان یک مظلومیت خاصی داشت و واقعاً شهید زنده بود. من زندگینامه خیلی از شهدا را خوانده‌ام. همسر خیلی دوست داشت که من کتاب‌هایی در خصوص شهدا یا سبک زندگی شهدا را بخوانم. ولی نمی‌دانستم قرار است به این زودی‌ها از وجود چنین فرشته‌ای محروم شوم و او نیز خود به قافله سرخ شهدا بپیوندد.

زندگی ما آدم‌ها مملو از خاطراتی است که در کنار هم بودن‌مان این خاطرات را می‌سازند. چه خاطراتی از شهید اسلام احمدی دارید؟

یادم است سر بارداري پسر م دوم محمد علی، از همان ماه پنجم استراحت مطلق داشتم که همسر مانند مادری که به بچهاش رسیدگی می‌کند، واقعاً به من می‌رسید و به بچه‌ها هم رسیدگی می‌کرد. در یکی از همین روزها که ایام بارداری فرزند سوم را می‌گذراندم، یک روز زمانی که بچه‌ها مدرسه بودند ناگهان ضربان قلبم بالا رفت و صبر کردم بچه‌ها آمدند و باهمسایه‌مان و دخترم به درمانگاه رفتم. آنجا گفتند ضربان قلبم ۱۶۰ می‌زند، زودتر ایشان را به بیمارستان منتقل کنید. تلفنی به همسر م اطلاع دادم، دارم با همسایه می‌روم بیمارستان. نمی‌دانم همسر م با توجه به مسافت طولانی محل کارش، با چه سرعتی در عرض نیم ساعت خودش را از محل کارش که تهران بود تا شهریار رساند. همسر م آنچنان رنگش پریده بود که من با وجود میلاد خودم به ایشان دلداری می‌دادم که نگران من نباشد و من را بستری کردند. بعد از تزریق آدرنالین توانستند ضربان قلب من را کنترل کنند.

سخن آخر

زمانی که شهید از طریق دوستش اقدام به خواستگاری از من کرده بودند، جواب همه مثبت بود به جز من. همان زمان خواهرم خواب می‌بیند ایشان (شهید) از سر مزار شهید عباس جهانبگیری (پسر خاله‌ام) آمد و جلی در خانه یکی از اقوامان ایستاد و از جیش عکس امام خمینی(ره) و دو دانه تسبیح تربت و یک شاخه گل رز کوچک در آورد و نشان داد. دوباره گذاشت توی جیبش. بعد از این خواب، خواهرم دائماً به من اصرار می‌کرد جواب مثبت بدهم. می‌گفت ایشان آدم خوبی است. حتی به من می‌گفت او شبیه شهادت‌اش این حرف خواهرم مربوط به سال‌ها پیش می‌شود. به قول خواهرم او شبیه شهدا بود و عاقبت نامش نیز در فهرست شهدا قرار گرفت.

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۲۳۷۷

	۷	۳							
	۱	۲							
	۸								
	۶			۱					
					۸				۹
									۲
				۷					
۸	۴		۵						
				۸					۷
		۶			۴				
		۵		۲					

۷	۱	۵	۸	۶	۳	۱	۵	۷	۳
۸	۵	۶	۱	۵	۳	۱	۷	۳	۸
۸	۱	۵	۷	۳	۱	۵	۶	۳	۸
۵	۸	۱	۳	۶	۷	۱	۵	۳	۷
۳	۸	۱	۳	۶	۷	۱	۵	۳	۷
۳	۸	۱	۳	۶	۷	۱	۵	۳	۷
۳	۸	۱	۳	۶	۷	۱	۵	۳	۷
۳	۸	۱	۳	۶	۷	۱	۵	۳	۷
۳	۸	۱	۳	۶	۷	۱	۵	۳	۷
۳	۸	۱	۳	۶	۷	۱	۵	۳	۷

جدول سودوگو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌ر سه‌قط یک‌بار

به‌کارروند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۲۳۷۶

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۵	۳	۱	۲	۴	۶	۸	۱۰	۱۲	۱۴	۱۵	۱۳	۱۱	۹
۲	۴	۶	۸	۱۰	۱۲	۱۴	۱۵	۱۳	۱۱	۹	۸	۱۰	۱۲	۱۴
۳	۲	۱	۳	۵	۷	۹	۱۱	۱۳	۱۵	۱۴	۱۲	۱۰	۸	۶
۴	۳	۲	۱	۳	۵	۷	۹	۱۱	۱۳	۱۵	۱۴	۱۲	۱۰	۸
۵	۴	۳	۲	۱	۳	۵	۷	۹	۱۱	۱۳	۱۵	۱۴	۱۲	۱۰
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۳	۵	۷	۹	۱۱	۱۳	۱۵	۱۴	۱۲
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۳	۵	۷	۹	۱۱	۱۳	۱۵	۱۴
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۳	۵	۷	۹	۱۱	۱۳	۱۵
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۳	۵	۷	۹	۱۱	۱۳
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۳	۵	۷	۹	۱۱
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۳	۵	۷	۹
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۳	۵	۷
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۳	۵
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۳
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

از راست به چپ

■ ۱- از تلفلات رانندگی که علت نیمی از تلفات جاده‌ای شناخته شده است- نوعی چرم ■ ۲- زندان مسعود سعد سلمان- اضافه‌بار- صدای بلند- زنگ ■ ۳- مخالف- بوی تخم‌مرغ گندیده- سوره‌ای که در آن آداب وضو آمده است- نپزیدن اسب مسابقه از روی مانع ■ ۴- آبگیر کوچک- تقوا- جنگ ■ ۵- غزال- پارچه راه‌راه پشمی یا ابریشمی- از مربیان در گذشته فوتبال ملی کشورمان ■ ۶- سینمای آبادان- ماهی دانشگاهی- خانه ■ ۷- گیاهی از خانواده ریواس و دارویی- مبدأ تاریخ مسلمانان- کنه فلک‌زده ■ ۸- حرف زمین شوی- چاقوی آشپز خانه- پیشگاه خانه- جدید ■ ۹- داروی چشم- چهار پایان- گواتر در گویش قدما ■ ۱۰- جانشین- وطن- نام پدر ادریس نبی ■ ۱۱- تاجر خلق شده از سوی ویلیام شکسپیر- دهمین خلیفه عباسی- افسانه ■ ۱۲- تونل بین فرانسه و انگلیس- حومه شهر- شکننده و خرد کننده ■ ۱۳- گشاده- کودتاچی مر داد ■ ۲۲- نوعی ورزش اشرافی- گرد بتونه ■ ۱۴- لرزانک میوه- بر پشت حیوانی سوار است- یک آذری- راه و طریق ■ ۱۵- اشعه فرابنفش- پس دادن

از بالا به پایین

■ ۱- نظم و ترتیب- مجموعه علوم و فنون کاربردی ■ ۲- شخصی نابغه- سبزی کباب- میوه تلفنی ■ ۳- زنده- رمان ساراماگو- فرومایه- خدای درویش ■ ۴- جویی برای تخلیه آب- بخیه درشت- پارچه‌فروش ■ ۵- قطعی برای کاغذ- مدارک محکمه پسند- سردار ■ ۶- قواعد جبری یا شیمی- سلام- سنگ آسمانی ■ ۷- مدافع فوتبال- تزویر- همیشگی- پیشوند یونانی به معنی ده ■ ۸- امر خارق‌العاده از سوی پیامبران که دیگران از انجام مانند آن عاجز باشند- قوه ■ ۹- علف خوردن حیوانات- از همسران حضرت ابراهیم- فلز چهره- کیف انگلیسی ■ ۱۰- بعداز ظهر- گناهی که ریشه همه بدی‌ها و تباہ‌کننده اعمال نیک است- قاشق بزرگ پلو کشی ■ ۱۱- ادیبان- از اقوام سری لانکا- از القاب اروپایی ■ ۱۲- شهری در آذربایجان شرقی- مزار- کارگاه بافندگی ■ ۱۳- ناپسند- عهد و زمانه- بندری در اوکراین- خودم ■ ۱۴- استخوان ران- یاقوت- بیماری عفونی حیوانات ■ ۱۵- قهوه با شیر داغ- کاخ روسیه